

توان تاب‌آوری

شروق؛ امروزه شرایط کنونی ایران پدیده‌ای ایجاد کرده که مفهوم «تاب‌آوری» یکی از جنبه‌های تغییراتی است که در بطن این شرایط برای تغییرات آینده به نفع توسعه پایدار آینده از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پدیدار شده است. از این‌رو کتاب «تاب‌آوری» در شرایط کنونی می‌تواند به شناخت این مفهوم برای تغییرات آینده در همه وجوه توسعه ما را باری رساند. در حوزه‌های اجتماعی تغییرات پیشروانه و در ساحت اقتصادی بهبود بهتر وضع اقتصادی دستاوردی است که تاب‌آوری امروز ما را به آینده رهنمود می‌سازد. کتاب «تاب‌آوری» در مورد جنبه‌هایی از آسیب‌های ناشی از بحران‌هایی است که می‌تواند یک سیستم آن را جذب کرده و به سرعت خود را به وضعیت مناسب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی قابل قبول برگرداند. در فرایند توسعه اجتماعی، اقتصادی، شهری و منطقه‌ای، توسعه پایدار مفهومی است که زیست کنونی و آینده بشر را بدون آسیب‌رساندن به تراز درآی‌هایی طبیعی، اقتصادی و اجتماعی دنبال می‌کند. یکی از جنبه‌های توسعه پایدار و رسیدن به زندگی بهتر و آینده مطلوب و زیست‌پذیری در شهر، منطقه و سرزمین و حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست‌بوم و محیط زیست، تاب‌آوری است. تاب‌آوری ابتدا در اکولوژی پدید آمد و سپس در عرصه‌های مدیریت سوانح، روان‌شناسی، اقتصاد، برنامه‌ریزی شهری

و منطقه‌ای و جغرافیا به کار گرفته شد. تاب‌آوری ظرفیت و توانایی است که خطرهای به‌وجودآمده در جوامع، سیستم‌های فیزیکی، اجتماعی، اقتصادی، شهری و منطقه‌ای و تنش‌ها و فشارها را به سرعت به عقب برمی‌گرداند و تهدیدهای آتی را می‌پذیرد، با آن روبراو می‌شود و ظرفیت تحمل و بهبود از خسارت‌ها را فراهم می‌کند. تاب‌آوری در سیستم‌های اجتماعی ظرفیت اضافه‌ای از جامعه و انسان‌ها برای پیش‌بینی و برنامه‌ریزی آینده ایجاد می‌کند. تاب‌آوری اجتماعی توانایی گروه‌ها و جوامع برای مقابله با اختلالات خارجی و در نتیجه تغییرات اجتماعی، سیاسی و محیطی و وزن تعادلی است برای بهبود یا تحمل در مقابل آسیب‌های اجتماعی ناشی از وقایع اجتماعی که در جامعه ظهور پیدا می‌کند. تاب‌آوری میزان تخریب یا زبانی است که به‌طور مستقیم قادر است آن را جذب کرده و به سرعت به وضعیت اولیه خود پس از اختلال بازگردد. در واقع تاب‌آوری در اکوسیستم‌ها توانایی یک سیستم است که فشار را تجربه کرده و به حالت اولیه خود بازمی‌گردد و به‌طور دقیق‌تر مقداری از اختلال را در سیستم می‌تواند جذب کند به نحوی که همچنان در همان موقعیت باقی بماند. اما تاب‌آوری محلی توانایی از جامعه است که نتنها برای مقابله با سختی‌ها بلکه برای دستیابی به سطحی بالاتر از عملکرد گذشته در جوامع محلی در نظر گرفته می‌شود و تاب‌آوری منطقه‌ای

توانایی برای پیش‌بینی، آمادگی، واکنش و بهبود از اختلال در منطقه است. اندازه‌ای است که در آن مردم و جوامع می‌توانند با تغییرات سازگار شوند و در امکانات جدید ارائه‌شده سرمایه‌گذاری و مشارکت کنند. تاب‌آوری اقتصادی، توانایی اقتصادی است برای ایستادگی و بهبود سریع ناشی از شوک‌های تخریب‌کننده خارجی و تقابل با نتایج ناشی از آثار منفی شوک‌های اقتصادی. تاب‌آوری زمینه‌ساز برنامه‌ریزی برای پیشگیری و ظرفیت‌سازی منابع و مهارت‌های موجود برای آینده و مدیریت سوانح و اتفاقات و شوک‌های آینده است. تاب‌آوری، میزان توانایی سیستم‌ها در ایجاد افزایش ظرفیت یادگیری و تقویت سازگاری با شرایط نامساعد پیش‌رو است. تاب‌آوری واکنشی و پیشگیرانه جامعه می‌تواند بر اساس تفاوت‌های میان اکوسیستم‌ها و جوامع و ظرفیت‌های انسانی در پیش‌بینی و انواع یادگیری نقش‌های متمایزی از خود نشان داده و توانایی سیستم‌ها را برای سازماندهی و تجدید خود در شرایط مختلف بروز دهد. بنابراین تاب‌آوری به عنوان یکی از ملزومات و ضرورت‌های توسعه پایدار در همه حوزه‌های توسعه خود را نشان داده و در هر نوع سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه به همراه توسعه پایدار مطرح شده است. امروزه در زندگی مدرن، بدون توسعه پایدار و اهتمام به تاب‌آوری در حوزه‌های مختلف زیست انسانی پایدار غیرممکن به نظر می‌آید. این کتاب سعی دارد



نادر شهریوری (صدقی)

«بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد نه در آنچه بدان می‌نگری»، عبارتی مشهور از آندره ژید (۱۸۶۹–۱۹۵۹) که مدت‌ها و حتی اکنون نیز به عنوان پندی اخلاقی–درمانی به دیگران توصیه می‌شود تا با انجام آن روحیه آدم‌ها برای احساس خوشبختی افزایش یابد. در این توصیه اخلاقی که ژید آن را در رساله مشهور «مانده‌های زمینی» در اواخر قرن نوزده مطرح می‌کند، همان خوش‌بینی قرن نوزدهم آشکار است؛ قرن‌ی که در آن وعده آرمان‌شهری کاملاً در دسترس تلقی می‌شود، اما آرمان‌شهری که ژید وعده آن را می‌دهد، تجویزی برای خوشبختی فرد است، از همین‌رو خطابش به دو مخاطب فرد ناتائیل و مناکل است. بندهایی که بیشتر جنبه توصیه دارد تا به واسطه آن جوانانی که در آغاز راه هستند لذت‌های درک‌نشده زندگی را دریابند و لحظات زندگی را که به سرعت سپری می‌شوند، غنیمت شمرند. درباره «مانده‌های زمینی» گفته می‌شود که نوشتن آن به سفر ژید به قاره آفریقا بازمی‌گردد، یعنی به زمانی که در آن ژید دچار بیماری شدید می‌شود و در آستانه مرگ اهمیت زندگی را بیشتر درک می‌کند.

هـ.ه نام مخفف هرمان هسه (۱۸۷۷–۱۹۶۲) است، اما هـه تنها نام هرمان هسه نیست، بلکه بعضی از مهم‌ترین آدم‌های داستانی‌اش نیز به اختصار هـه نامیده می‌شوند. مانند هاری هالر شخصیت اصلی داستان «گرگ بیابان» (۱۹۲۷) که او نیز همچون هرمان هسه هـه‌ه نام دارد. هـه‌ها یا همان هاری هالر در «گرگ بیابان» روشنفکری چهل‌وهشت‌ساله است که از همسرش و از رفقای سابقش بنا به دلایل ایدئولوژیک جدا شده است، اما آنچه هـه‌ها را به عنوان روشنفکر معذب می‌کند، در اصل تفاوت فاحشی است که او میان آرمان‌هایش با زندگی می‌بیند. «گرگ بیابان» نامی است که هرمان هسه به هاری هالر می‌دهد و کنایه از فردی منزوی و تنها در بیابان دارد. فردی معلق که میان فردگرایی رمانتیک خویش و جذابیت ظاهری زندگی بورژواپی سرگردان است. هاری هالر اگرچه می‌خواهد و حتی می‌کوشد چنانچه ژید می‌گوید «عظمت در نگاهش باشد و نه آنچه بدان می‌نگرد»، اما واقعیت چیز دیگری است؛ زیرا آنچه بیرون در مقابل چشمانش می‌بیند ابتدال، بی‌عدالتی و بدی است که با توصیه‌های ژید سختی‌تی پیدا نمی‌کند. این ناهماهنگی و تنش هـه‌ها را که کاراکتری حساس دارد، به فردی بیمار بدل می‌کند. هـه‌ه در «گرگ بیابان» روان‌پیشی است که تنها در دنیای ذهنی خود سیر می‌کند. او تنها و منزوی تصمیم می‌گیرد در پنجاهمین سال زندگی‌اش خود را بکشد تا از جهانی که هیچ رابطه‌ای با آن پیدا نمی‌کند انتقام بگیرد. هاری هالر تصویر فراقکنی‌شده هرمان هسه است، هسه با فراقکنی هنرمندانه خویش در هاری هالر فی‌الواقع خود را جست‌وجو می‌کند.

هرمان هسه بار دیگر خود را در داستانی دیگر تکرار می‌کند. این بار هسه خود را در «سفر به شرق» (۱۹۳۲) پیدا می‌کند. هـه راوی سفر به شرق است. او ۱۰ سال قبل از جنگ جهانی دوم به گروه «راهیان شرق» پیوسته بود تا در سفری زیارتی به شرق شرکت کند. طی این سفر اعضای گروه هریک به‌تدریج گروه را ترک می‌کنند و در نهایت سفر با مشکل روبه‌رو می‌شود، اما این‌ها هیچ‌کدام مانعی از «تامل فردی» و «مکاشفات درونی» که از جمله خصوصیات هـه‌هاست نمی‌شود. «شرق مذکور در عنوان کتاب البته معنای جغرافیایی ندارد… این شرق بیشتر به قلمروی روح تعلق دارد که تعاریف مختلفی از آن داده می‌شود؛ روح‌سالاری، وحدت همه اعصار و… معجونی از زندگی و شعر».

شرق به عنوان قلمروی روح در اندیشه هسه البته جایگاهی مرکزی دارد، بسیاری «سیدارتا»ی هسه را نیز یک نوع «سفر به شرق» می‌دانند، و نیز به کاوش در درون خود می‌پرداخت تا به ژرفا برسد. به نظر سیدارتا چهار چیز آدمی را رنج می‌دهد: بیماری، پیری، مرگ و فقر. او می‌خواست با ترک قصری که مرفه در آن زندگی می‌کرد، مستقیم با «رنج» روبه‌رو شود و سپس با مراقبه از خویش به حقیقت برسد. اما مسئله آن بود که چهار نمادی که سیدارتا آنها را نمادهای رنج می‌دانست، چیزی جز خود زندگی نبود. سیدارتا می‌کوشید با انکار زندگی به زندگی ادامه دهد. با وجود اینها سیدارتا دچار نوعی بدفهمی بود؛ زیرا از میان چهار نمادی که

دری گشوده بر پهنه جهان

تولستوی به روایت رومن رولان

شروق؛ زندگی‌نامه نویسندهگان بزرگ همواره خواندنی و قابل تأمل بوده است، خاصه اگر راوی زندگی نویسنده‌ای خود از چهره‌های سرشناس باشد. درست مانند روایتی که رومن رولان، نویسنده مطرح و یکی از غول‌های ادبیات جهان، از زندگی تولستوی به دست ما کرده است. رومن رولان «تولستوی مصلح» می‌نویسد که چهره‌های روح و آثارش با ادبیات فرانسه بیگانه نیست. «شروق تولستوی» که توسط رومن رولان، نویسنده، روشنفکر و منتقد فرانسوی به این تلقی جاقفاده در میان مفسران ادبی اشاره می‌کند که تولستوی اندیشه‌های رفیع خویش را به نویسندگان رمانتیک فرانسه مدیون است، به ژوژ سان، به ویکتور هوگو. و می‌نویسد: «بی‌اینکه درباره عدم احتمال نفوذی که ژوژ سان بر تولستوی داشته، که او آن را نمی‌توانست بر خود هموار کند بحث کنیم، و بی‌اینکه نفوذ واقعی را که ژ. ژ. روسو و استاندال بر او داشته‌اند، انکار کنیم، بسیار بی‌انصافی است که عظمت تولستوی و قدرت افسونگری‌اش را بر ما، به اندیشه‌هایش حمل کنیم. حلقه اندیشه‌ها، که جولانگاه نثر است، بسیار محدود است. قدرت هنر به اندیشه‌ها وابسته نیست، بلکه به چگونگی ابراز و افاده آن‌ها از سوی نویسنده به چگونگی ادای خاص، او به مهر و نشانه‌ای که بر آن‌ها می‌نهد و به رایحه زندگی‌اش وابسته است». رومن رولان معتقد است اندیشه‌های تولستوی خواه عاریتی بوده باشد و خواه نباشد، هیچ‌گاه آوایی همانند او هنوز در فضای اروپا طنین نیفتاده بود. «آن‌گاه که این موسیقی جان را، که زمانی دراز چشم‌به‌راه آن بودیم و بدان نیازمند می‌ش‌شدیم، چگونه لرزه میجانی‌کند که ما دربر می‌گرفت، به‌گونه‌ای



آنها را نمادهای رنج می‌دانست لاقابل یکی را بد فهمیده بود و آن فقر بود. در این مورد دیگر نیازی به ترک قصر یا مراقبه از خویش یا چنان‌که ژید توصیه می‌کرد عظمت در نگاهی که به چیزها بزرگی می‌بخشد نبود، تنها کافی بود مستقیما به واقعیت بیرون از خود به قصر پدرش بنگرد تا حقیقت فقر را دریابد.

۳
کریستین بوین (۱۹۵۱–۲۰۲۲) ابتدا فلسفه می‌خواند و سپس به داستان‌نویسی روی می‌آورد و از این‌رو داستان‌هایش همواره حال و هوایی هستی‌شناسانه پیدا می‌کند. فلسفه بوین به معنایی دقیق فلسفه «درون»، «معنویت»، «روح» و… است. او مزوی سخت و صلب میان درون و بیرون، جسم و روح می‌کشد و البته «روح» را در مرتبتی اعلی قرار می‌دهد. از نظرش خواست جسم زنده‌بودن و در هر حال زندگی‌کردن است، درحالی‌که روح چگونه زندگی‌کردن را به آدمی می‌آموزد. او دراین‌باره می‌گوید: انسان برای آنکه علاوه بر «زنده‌بودن»، «زندگی‌کردن» را نیز بیاموزد، نیازمند دو تولد است؛ یکی تولد جسمی و دیگر تولد روحی. خیلی‌ها تنها با تولد جسمی «زنده‌اند» که اینها زندگی نمی‌کنند، اما معنای واقعی زندگی را آن دسته از انسان‌ها می‌چشد که با تولد روحی خود زندگی می‌کنند. انسان از زمانی موجودیت پیدا می‌کند که متولد می‌شود و از زمانی آغاز به زندگی می‌کند که روحش را به پرواز درمی‌آورد.

بوین پرواز روح را در یکی از مهم‌ترین آثارش به نمایش درمی‌آورد. رمان خواندنی «رفیق اعلی» از مهم‌ترین آثار بوین، زندگی قدیمی به نام فرانسوا آسیز –فرانجسکو– است که در گذشته‌ای دور در شهر آسزوی ایتالیا و در خانواده‌ای مرفه به دنیا می‌آید. آن تروت برای فرانسوا اهمیت ندارد، آنچه اهمیت دارد همچون سیدارتا سفری روحی به جایگاه‌های اعلی است. جایگاه‌هایی که نه در بیرون بلکه در درون نهفته شده و نور حقیقت از آن تابدین می‌گیرد. او چنان‌که رسم عارفان است خود را کم می‌کند تا دوباره پیدا کند، از آن پس فرانسوا زندگی خود را وقف خدمت به بیماران جذامی می‌کند.

کریستین بوین در آثارش بر درون تکیه می‌کند، از نظرش تنها از درون می‌توان حقیقت را تجربه کرد. تجربه‌ای که البته نمی‌توان آن را بیان کرد یا به دیگران انتقال داد، زیرا هر فرد تنها خود آن را تجربه می‌کند.

تعاریف، کاربردها، فرایندها، مسائل و مشکلات تاب‌آوری را در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، شهری، منطقه‌ای و محلی مورد بررسی قرار دهد و در این راستا کمکی به آگاهی و روشنگری برای گسترش مفهوم تاب‌آوری در حوزه‌های مختلف توسعه‌کند. استفاده از این کتاب می‌تواند برای پژوهشگران و برنامه‌ریزان توسعه، دانشجویان رشته‌های توسعه، اقتصاد، جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، جغرافیا و محیط زیست مفید باشد.



تاب‌آوری

مفومی نوین در توسعه شهری، منطقه‌ای و اقتصادی

محمدحسن شریف‌زادگان و راضیه رضانی

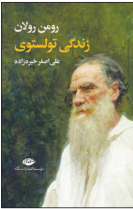
انتشارات روزنه

فراتر از بودن

کریستین بوین، راهنمای معنوی کمیاب

پانذ زرتایی؛ ادبیات فرانسه از دیدرباز با چهره‌هایی همچون بالزاک، ویکتور هوگو، امیل زولا و استاندال، کامو و سارتر، دوراس و دیگران، خاستگاه مهم ادبیات فلسفی و سیاسی بوده، تا حدی که دستمایه مفهوم‌پردازی فیلسوفان قرار گرفته است. اما کریستین بوین، نویسنده مطرح فرانسوی که روز ۲۳ نوامبر امسال از دنیا رفت، در این سنت ادبی ادبیات فرانسه جای نمی‌گیرد. او برخلاف طبقه و نوع زیستش که به رنالیسم اجتماعی بیشتر راه می‌دهد، به‌جای نوشتن از مبارزه طبقاتی به نوشتن از طبیعت و درونیات انسان و معنویات پرداخت. بوین می‌گوید ترجیح دادم به سمت چیزهایی بروم که در گذر زمان در دوران مدرن نادیده گرفته شد، گل‌ها، عشق، انتظار، سکوت، یک چهره و همه آن چیزهایی که زندگی مدرن از ما گرفته است. او زندگی‌اش را در میان کتاب‌ها و به دور از هیاهوی دنیا سپری کرد و در آثارش بیش از همه از مفاهیمی همچون عشق، ایمان، کودکی و پرورش درون نوشت. بوین به نثری شاعرانه شهرت داشت و در بیش از شصت اثری که خلق کرد، افکار و تجربیات ساده‌زیستن را به تصویر کشید. برای بوین ادبیات جز مضامین و کلمات و سبک‌پردازی، باید به لحن کلام هم بردازد، از این‌رو است که نثر بوین منحصربه‌فرد و درعین حال متناسب با مفاهیم آثار اوست. کریستین بوین دانش آموخته فلسفه بود و رشته تحصیلی او در آثارش نیز به‌نوعی نمود پیدا کرد. تمام داستان‌های بوین، درون‌مایه‌های فلسفی و معنوی دارند و به دلیل این گرایش در داستان‌نویسی، او به سنت ادبی تعلق دارد که با معنویات، متون مقدس و دینی مسیحیت پیوندی آشکار دارند. کریستین بوین که به تعبیر منتقدان فرانسوی، «یک راهنمای معنوی کمیاب» است، در آثارش موسیقی منحص به خود را خلق می‌کند و از واقعیت‌های به‌ظاهر پیش‌باافته و بدیعی زندگی همچون عشق و غم و شادی و حقیقت پرده برمی‌دارد و پیچیدگی و اهمیت این مفاهیم را نشان می‌دهد.

پیروز سیار، مترجمی که با ترجمه «ستایش هیچ» در سال ۱۳۷۳ و ترجمه «چهره دیگر» یک سال بعد از آن، بوین را به مخاطبان ایرانی معرفی کرد، معتقد است «بوین در گونه ادبی می‌گنجد که نویسندگان سرشناسی را در دل خود جای داده است. در این گونه ادبی به نویسندگانی همچون سیمون وی، شارل پگی، ژرژ برناتوس، پل کلودل و… برمی‌خوریم. حتی اگر به عقب‌تر برگردیم، باید از نویسندهای همچون شاتو بریان یاد کنیم که در کتاب مشهور خود با عنوان «نیوغ مسیحیت» که در ۱۸۰۲ انتشار یافت، درباره تأثیر دین مسیحی بر جهان ادبیات به تفصیل بحث کرده و از دستاوردهای این دین برای هنرهای گوناگون مانند نقاشی و موسیقی و پیکره‌سازی نیز سخن به میان آورده است». بعد از ترجمه این دو کتاب توسط پیروز سیسار، آثار بوین یکی پس از دیگری در ایران ترجمه و منتشر شد و بارها به تجدید‌چاپ رسید. با این اوصاف می‌توان به این نتیجه رسید که کریستین بوین گرچه در ایران دیرتر از جریان دیگر ادبیات فرانسه شناخته شد اما با اقبال مخاطبان فارسی‌زبان مواجه شد. او با کتاب «رفیق اعلی» شهرت پیدا کرد و به فاصله چند سال از نخستین ترجمه‌ها دیگر آثارش به فارسی برگردانده و منتشر شد. از دیگر آثار مشهور او می‌توان به «ژه»، «دیوانه‌وار»، «فرسودگی»، «نور جهان»، «بیهوده»، «همه گرفتارند» و «رستاخیز» اشاره کرد. بوین معتقد است «نوشتن سرودن آواها است». به دلیل همین طرز تفکر است که آثار منثور او فضایی شعرگونه دارند. او در کتاب «فراتر از بودن» این رویکرد خود را به زندگی و ادبیات آشکار می‌کند، آنجا که بین زنده‌بودن و زندگی‌کردن فرق قائل می‌شود و معتقد است زندگی‌کردن آموختنی و نیازمند تولد روحی است و در این تولد دوم است که انسان موجودیتی می‌یابد. بوین چندان اهل مجاصبه و روایت زندگی‌نامه خود نیست، شاید به دلیل اینکه باور دارد زندگی‌نامه هر انسان شامل زندگی معنوی و روحی است و اینجاست که انسان‌ها با هم تفاوت دارند، پس برای شناخت هر نویسنده یا هنرمند یا متفکری باید عوامل روحی و افکار او را درک کرد، وگرنه زندگی جسمانی انسان‌ها کمابیش به هم شباهت دارد. بوین در یکی از آثارش با عنوان «کتاب بیهوده» که ازقضا با استقبال منتقدان و جامعه ادبی نیز مواجه شد، به آثار و افکار هفت نویسنده مطرح جهان کلودل، فرانسیس پونز، گوستاو رو، شارل فردینان رامو، بکت، آپولینر و کافکا پرداخته و سعی دارد، از خلال واکاوای آثار این نویسندگان به فلسفه ادبیات دست یابد. کریستین بوین در سال ۱۹۵۱ در شهر لو کروزو، در شرق فرانسه به دنیا آمد و نخستین آثارش را در دهه ۱۹۸۰ منتشر کرد اما اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که با انتشار کتاب «لیاس مهمانی» و «پست‌ترین» به شهرت رسید. او در ۷۱سالگی در شهر زادگاهش درگذشت.



زندگی تولستوی

رومن رولان

ترجمه علی‌اصغر خیره‌زاده

انتشارات نگاه

دیگر به وصف می‌آمد؟ در احساس ما پسند زمان هیچ نقشی نداشت». او می‌نویسد اکثر آنها در آن زمان کتاب اوزن ملشویروکی را درباره «رمان روسیه» خوانده بودند، مگر پس از خواندن آثار تولستوی. از نظر رولان این کتاب در حیطه نقد ادبی بود، اما تولستوی برای آنان فراتر از این حرف‌ها بود تا حدی که تحسین اثر او امری بود بسیار ناچیز. «ما در آن می‌زیستیم. از آن ما نبود، از آن ما به‌خاطر حیات پرتب‌وتابش، به‌خاطر زنده‌دلی‌اش؛ از آن ما به‌خاطر سر‌خوردگی و ناگامی شوخ‌طبعانه، بصیرت بی‌رحمانه و خلجان مرگش؛ از آن ما به‌خاطر آرزوهای اخوت و صفای آدمیان. از آن ما به‌خاطر ملامت خوفناکش از اکاذیب تمدن؛ و به‌خاطر واقع‌بینی و به‌خاطر سبیر و سلوک روحانی‌اش؛ به‌خاطر دم برخاسته از دنیای طبیعتش، به‌خاطر ادراک نیروهای نامرئی‌اش و به‌خاطر حیرت از لاینتهایی‌اش. این کتاب‌ها برای ما به‌منزله وترز بود، برای نسل روزگار خویش؛ آینه صاف و باشکوه توانایی‌های ما و ناتوانی‌های ما. امیدهای ما و هراس‌های ما. ما هیچ‌گاه ننگران نبودیم که به همه این تناقضات گردن نهمیم، به‌ویژه نه آنکه این روح مرکب و چندبصدی را، که در آن جهان طنین می‌افکند، در مقوله‌های تنگ ایدئولوژی یا سیاسی بگنجانیم، همانند آن کسان، چون پول بورزه که فردای مرگ تولستوی، شاعر حماسی جنگ و صلح را به مرتبه نازل فرقه‌گرایی‌های خویش تنزیل داده‌اند. گویی که روزی، فرقه‌های ما می‌توانند ملاک

نیوغ کردند! مرا چه باک که تولستوی، هم‌فرقه من باشد یا نه! برای آن دم که داتنه و شکسبیز را فرو برم و شهد فروغ آنان را بنوشم باید هراسناک باشم که از کدام فرقه بوده‌اند؟ ما مانند این منتقدان امروزین هیچ‌گاه نمی‌اندیشیدیم دو تولستوی وجود دارد: تولستوی پیش از بحران و تولستوی پس از بحران؛ این یک نیک است و آن دیگر هیچ. به دیده ما او یگانه سود، ما به همه وجودش محبت می‌ورزیدیم. زیرا ما بنا به فطرت احساس می‌کردیم که در این‌گونه جان‌ها همه‌چیز باست و به‌هم‌پیوسته. آنچه را که فطرت ما، بی‌توضیح و تفسیر احساس می‌کرد، امروز بر عقل ما فرض است که آن را اثبات کند. اکنون که این زندگانی دراز به پایان خویش رسیده و بی‌پرده و حجاب در برابر دیدگان همگان متجلی می‌شود و در آسمان جان مهر درخشان گردیده، ما به این امر قادریم». بعد، رولان معتقد است که نمی‌توان از یگانگی اندیشه می‌آورد، این است که این زندگانی از آغاز تا انجام تا چه مرتبه همان است که بود، به‌رغم موانعی که جابه‌جا خواسته‌اند بر سر راهش بریا کنند، به‌رغم شخص تولستوی که همچون انسانی سودازده، آن‌گاه که مهر می‌ورزید و آن‌گاه که باور می‌داشت، شایق بود تا باور کند که مهر می‌ورزد و نخستین بار است که آن را باور می‌دارد، و این امر از آغاز زندگی‌اش شروع می‌شود، آغاز زندگی. چه‌بسا همان بحران، همان کشاکش‌ها وجودش را در بر گرفته است! رومن رولان معتقد است که بی‌ترنگ ما را به مرتبه نازل تولستوی سخن گفت، چراکه هیچ‌گاه اندیشه‌های یگانه نداشته است اما از اصرار و ابرام همان عناصر گوناگون در اندیشه، گاه همدل و گاه بیگانه و بسا بیگانه می‌توان سخن گفت. «یگانگی هرگز نه در روان تولستوی و نه در جان او، بلکه در جدال شورهای زندگی او و در غم‌نامه هنر و زندگی‌اش به چشم می‌خورد» و به باور رولان، هنر و وجدی یگانه‌اند و هیچ‌گاه آثار هنری این چنینی به‌خلوص با زندگی نیامیخته است و این خلصلت ماجراجوی تولستوی بود که رومن رولان و هم‌نسلان او را گام‌به‌گام در تجربیات متناقض به دنبال خود کشانده است.